

آتش و نمادپردازی های اساطیری، مذهبی و ادبی آن در غزل های حافظ

پریسا حبیبی*

چکیده

هدف از این نوشتار بررسی نحوه نمادپردازی واژه آتش در غزل های حافظ و ارتباط آن با اسطوره های ایرانی و سامی و نیز اسطوره آفرینش بر پایه جابه جایی های ادبی و مذهبی این عنصر اسطوره ای است. برای این منظور قبل از ورود به بخش اصلی مقاله و پس از ارائه پیشینه تحقیق، تعاریف کوتاهی از نماد و اسطوره به دست داده و چگونگی امتزاج آن ها را تبیین نموده ایم. سپس جایگاه آتش، در اسطوره های ایرانی و سامی یادآوری شده است. در متن مقاله نمادپردازی آتش، ابتدا در ارتباط با اسطوره های ایرانی مورد بررسی قرار گرفته و سپس اسطوره های دیگر ذیل عنوان کلی جابه جایی مذهبی آتش تبیین شده است در ادامه به نمادهایی پرداخته ایم که به ظاهر ارتباطی با اساطیر ندارند، ولی در ژرف ساخت شان نمی توان اصالت اسطوره ای آن ها را نادیده گرفت؛ این بخش ذیل عنوان جابه جایی ادبی عنصر اسطوره ای آتش قرار گرفته است. بخش نتیجه گیری، به طور خلاصه شامل این مطالب خواهد بود: ۱. کاربردهایی که حافظ از نماد آتش داشته است گاه از آگاهی فردی او از جایگاه آن در اسطوره ها خبر می دهد و گاه تصادفی است و شاید نشان از ناخودآگاه جمعی و قومی داشته باشد ۲. ترکیبات ادبی ساخته شده با آتش را نمی توان و نباید هم ردیف سایر تصاویر ادبی دانست و آن را تشبیه، استعاره و ... معرفی کرد ۳. وجود اتحادی ناگسستنی بین حافظ و آتش و عشق انکار ناپذیر است. واضح است که آتش به عنوان نمادی از عشق در ادب فارسی پیشینه دیرپا و فراگیری دارد و وصول به این موضوع در شعر حافظ برای اهل ادب سخنی نو نخواهد بود، لذا آنچه انگیزه پرداختن به این مقاله شده، بیشتر سیر نمادپردازی آتش تا به عصر حافظ و الهامات او از جایگاه مینوی آتش در زمان نخستینه ها بوده است.

واژه های کلیدی: آتش، نماد پردازی، حافظ

از آنجا که این مقاله دارای دو وجه عمده است که با هم تلفیق شده است لذا هر وجهی به طور جداگانه در آثار پیشین جستجو شده است. درباره وجه اسطوره ای آتش در غزل های حافظ آنچه از کتاب های مربوط، به دست می آید جز اشاره ای گذرا به ابیات واضحی چون «از آن به دیر مغنم عزیز می داند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست» و نیز بیت «سینه گو شعله آتشکده فارس بکش / دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر» نیست مگر کتابی با عنوان «زین آتش نهفته» که در اواسط این دهه چاپ شده و نویسنده آن کاربردهای آتش در دیوان حافظ را نه با استناد به اندیشه حافظ بلکه به فراخور مشرب فکری خود، تحت تأثیر مهرپرستی دانسته و در بخشی با عنوان «جلوه های تاریخ و فرهنگ باستانی ایران در شعر حافظ» (ملک زاده، ۱۳۸۶: ۴۷۱-۳۴۱) فقط و فقط به جمع آوری تمام شواهد شعری که در آنها واژه آتش به کار رفته اکتفا کرده و به بررسی نکات موجود در آن ابیات پرداخته است. درباره وجه نمادین آتش نیز آنچه بیشتر مورد توجه بوده و تقریباً در اکثر شروح آمده اشاره به نماد شناخته شده «عشق» است آن هم در ابیاتی که خود شاعر به وضوح به آن اشاره کرده مثل «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد» در این میان کتابی با عنوان «وصل خورشید» به هاله های گسترده تری از این نمادپردازی پرداخته که در متن مقاله از آن بهره برده شده است. ولی در حالت کلی کتاب هایی که در «کتاب شناسی حافظ»^۲ جمع آمده است و نیز در «فهرست مقالات فارسی»^۳ چنین موضوعی مشاهده نشد و تا آنجا که در دسترس نگارنده بود هیچ منبعی آتش را در غزل های حافظ با توجه به جایگاه اسطوره ای آن مورد بررسی قرار نداده و آن را به عنوان نمادی در ارتباط با اسطوره ها معرفی نکرده است. علاوه بر کتابهای یاد شده از سایت های معتبر^۴ فهرست مقالات و کتب فارسی نیز بهره گرفته شده که در آنها نیز به چنین موضوعی پرداخته نشده است. با این حال نگارنده به هیچ روی مدعی استقصای تامی در این حیطه نیست.

مقدمه

آنچه از ترکیبات آتش در دیوان حافظ دریافت می شود، مفاهیم متعدد و گاه متضادی است که ممکن است در خوانش اول، فردی را که بر این واژه متمرکز می شود، دچار سردرگمی کند و چه بسا بحث

عدم انسجام معنایی ابیات و غزلیات حافظ را فریاد آرد. از جمله می توان به ترکیبات متناقضی مانند: آتش زهد و ریا، آتش رخ، آتش حرمان، آتش هوس، آتش خرقة و سالوس، آتش طور، آه آشناک، روی آتشین و ... اشاره کرد.

تنها راه توجیه منطقی تعدد معنایی این واژه، پی بردن به این موضوع است که واژه آتش در این دیوان غالباً مفهومی نمادین دارد، چرا که نماد واقع شدن یک واژه، تعدد معنایی را ایجاد می کند، چه این معانی در راستای هم قرار گیرند و چه در مقابل یکدیگر؛ «... زبان رمزی دارای کیفیتی است که سبب افزایش پویایی آن می گردد... این کیفیت یعنی جوهر رمز، قابلیت بیان جنبه های متضاد (تز و آنتی تز) فکری را در آن واحد دارد. توضیح آنکه مکانی که رمزها در آنجا زندگی می کنند اختلاف های ذاتی مفهوم مخالف فکر را تشخیص نمی دهند» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۳)

- تعریف نماد و اسطوره و ارتباط آن دو با هم

نماد و اسطوره ارتباط ظریفی با هم دارند که برای درک واضح این رابطه لازم است بر تعریفی کلی از آنها واقف باشیم: «آنچه ما نمادش می نامیم یک اصطلاح است، یک نام یا نمایه ای که افزون بر معانی قراردادی و آشکار روزمره خود دارای معانی متناقضی نیز باشد. نماد شامل چیزی گنگ، ناشناخته یا پنهان از ماست... بنابراین یک کلمه یا یک نمایه هنگامی نمادین می شود که چیزی بیش از مفهوم آشکار و بدون واسطه خود داشته باشد. این کلمه یا نمایه جنبه "ناخودآگاه" گسترده ای دارد که هرگز نه می تواند به گونه ای دقیق مشخص شود و نه به طور کامل توضیح داده شود و هیچ کس هم امیدی به انجام این کار ندارد.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶-۱۵) در مورد اینکه آتش ماهیتی نمادین و رمز گونه دارد شکی نیست. اریک فروم ضمن اذعان این نکته که آتش از جمله نمادهای جهانی^۵ می باشد که لازم است ذاتاً با پدیده مورد اشاره خود رابطه داشته باشد، اضافه می کند: «بعضی مشخصات آتش مثل حرکت و مداومت حالت زندگی و تغییر و تبدیل مداوم ما را مسحور کرده و به ما احساس قدرت، انرژی، لطف و چابکی می دهد... گویی انرژی آتش پایان ناپذیر و رقص آن جاودانی است هر وقت از واژه آتش به عنوان سمبل استفاده می کنیم تجربه درونی ما که مقارن با درک حسی آتش است چیزی جز احساس قدرت، چابکی، تحرک، لطف و نشاط نیست منتها گاه یکی از این عوامل و گاه یکی دیگر بر احساسات ما تسلط بیشتری خواهد داشت» (فروم، ۱۳۶۶: ۲۱-۲۰)

اما اسطوره، «داستانی است که سرگذشت قدسی و مینوی را در زمان اولین-در زمان شگرف بدایت هر چیز- روایت می کند. مهم ترین کارکرد این گونه داستان ها کشف و آشکار کردن سرمشق های نمونه وار همه آیین ها و فعالیت های معنی دار آدمی... است به عبارت دیگر اسطوره ها ورود و دخول های گوناگون ناگهانی و فاجعه آمیز عنصر مینوی را در عالم وصف می کند. گاه نیز ممکن است موضوع اسطوره ها، مسائل مربوط به پایان جهان و زندگی پس از مرگ باشد» (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) جایگاه اسطوره ای آتش در اساطیر ایران و حتی ملل مختلف جایگاهی اثبات شده است و نیازی به تکرار آن نیست و این موضوع در متن مقاله نیز مشاهده خواهد شد با این تعاریف چگونگی امتزاج اسطوره و نماد را می توان چنین تبیین کرد: «... حماسه ها و اسطوره ها با استفاده از شکوه نماد است که تحیر انسان را در برابر بی کرانگی معنا برمی انگیزند و او را به درنگ و تفکر در رازهای ژرف وا می دارند... درک درست و منطقی از یک اسطوره با فهم نمادهای موجود در آن رابطه ای مستقیم و انکارناپذیر دارد... چرا که نماد زبان حماسه و اسطوره است لذا در نماد نیز مرز ماده و معنی وجود ندارد» (قبادی، ۱۳۸۶: ۸۸-۸۷)

بنا بر این توضیحات نگارنده بر این باور است که اغلب کاربردهای حافظ از آتش و ترکیبات همراه آن، نه اضافه استعاری و نه اضافه تشبیهی بلکه اضافه هایی است که از یک سو گره خوردگی عمیق و ناگسستگی با نمادها دارد و از سوی دیگر متعلق به اسطوره هاست و آتش از این دید، چه به تنهایی ذکر شده باشد و چه همراه واژه ای دیگر، در روستا، ترکیبی شبیه صور خیال داشته باشد، در واقع نمادی است که جایگاه اسطوره ای خود را نیز حفظ نموده است؛ چون «بیان رمزی ممکن است همراه با صور خیال باشد و پس از درک روابط اجزای تصویر و معنی ظاهری کلام، مطرح و مورد تأمل قرار گیرد... صور خیال همیشه نقش تزئین کلام و تشدید تأثیر عاطفی را به عهده ندارند و گاهی نیز وظیفه ایضاح معنی و نزدیک کردن آن به افهام بدان ها سپرده می شود.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۲۸) به بیان دیگر می توان گفت جایگاه ویژه اسطوره ای آتش موجب شده که این عنصر به نمادی پرکاربرد و پرجانبه در ادبیات تبدیل شود. در مقابل این استدلال، محتملاً ترکیباتی از قبیل آتش زهد و ریا، آتش خرقة و سالوس، آتش چهره، آتش عشق، آتش فراق و... به نظر برسد و ذهن به جستجوی ماهیت اسطوره ای آتش در آنها باشد که باید اذعان داشت، آنچه باعث تغییر نماد اسطوره ای آتش از تحرک و لطف و بهجت، به این گونه آتش سوزاننده و تهدید کننده شده و نیز دگرگونی آن از آتش مورد ستایش، به آتشی که نماد عشق است، مربوط به بحث تحوّل جایگاه اسطوره ای آن است. در اصل آتش با جابه جایی های مذهبی و ادبی توانسته است

جایگاه قدسی و مینوی خود را در میان اقوام مختلف حفظ کند. چرا که «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره ها، همچنانکه از نظر تاریخی به جوّ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی شان بستگی دارد به میزان هنرمندی و قدرت تخیل ایشان نیز وابسته است. اشاره به اساطیر خواه اساطیر ایرانی و خواه غیر ایرانی در تصویرهای شاعران مختلف، رنگ های گونه گونه به خود گرفته است و مطالعه در تحوّل شعر فارسی نشان می دهد که در طول زمان، بهره مند شدن شاعران از اسطوره ها، لطف و رقّت بیشتری یافته و این رمزها تا مرز دقیق ترین معانی انسانی و الهی بالا رفته است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۴۲)

- جایگاه آتش در اسطوره های ایرانی و سامی

بخشی از جایگاه مقدّس آتش در اسطوره هایی ایرانی را با این مثال ها می توان فریاد آورد: در اوستا یسن ۲۵ بند ۷ آمده «آذر پسر اهورامزدا را میستائیم، تو را ای آذر پاک پسر اهورا مزدا و ردِ پاکِ میستائیم، همه آتش ها را می ستائیم» (پورداد، ۱۳۴۰: ۲۲۶) نیز آتش جنگجوی خوب و دلیر نام گرفته چرا که با دیوان و ستمگران می جنگد: «...هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت...» (رضی، ۱۳۸۲: ۲۳۵) در برخی موارد آتش نمادی از نابودکنندگی است البته باز هم مثبت و نیک است چرا که تنها گنهکاران را می سوزاند: «...اورمزد... آتشی را از آسمان به روی زمین می فرستاد. این آتش سهمگین گنهکاران را یکسره سوزانده و نابود می کرد. در این آتش سوزی هولناک، اهریمن و دیوان کارگزارش نیز نابود می شوند...» (رضی، ۱۳۷۱: ۱۶۸)

در آئین یهود نیز آتش دارای مقامی والا و ارجمند است. «در این آئین یهوه خدای یهود با پیامبر خود موسی با زبانه آتش در گفتگوست و زبانه آتش زبان خداوندی است در سراسر تورات از این عنصر مقدس سخن رفته و گاه کنایه از خداوند و گاه کنایه از نیروی روحانی و گاه کنایه از مرگ و هلاکتست. در قربانگاهها آتش جاودانی همیشه فروزان بوده است» (عفیعی، ۱۳۷۴: ۴۰۸) مثال دیگر در سفر تثئیه، باب هجدهم آمده: «لاویان کهنه و تمامی سبط لایوی را حصّه و نصیبی با اسرائیل نباشد، هدایای آتشین خداوند و نصیب او را بخورند* پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت و خداوند نصیب ایشان است» (کتاب مقدس، ۱۱۸۳: ۳۰۲)

«در میان اعراب جاهلی نیز رسم آتش افروختن در اوقات خاص و مهم رواج داشته است . . . در قرآن کریم آتش (=نار) هم نعمتی است فرو فرستاده از سوی خداوند و مظهر تجلی پروردگار بر موسی، (طه ۱۴-۱۰؛ نمل ۷-۸) و هم وسیله ای است برای عذاب گناهکاران در آخرت که با تعبیرات "عذاب آخرت"، "عذاب النار" و "نار جهنم" از آنها نام برده شده است، همچنین آفرینش شیطان و جنّ از آتش است (اعراف، ۱۲؛ حجر، ۲۷)» (شکوهی، ۱۳۸۴: ۶)

با آمدن اسلام به ایران، اسطوره های سامی-با محوریت داستان های حضرت موسی و حضرت ابراهیم- با اسطوره های ایرانی درآمیختند. این روایات بیشتر از طریق کتاب دینی مسلمانان به ایران پس از اسلام انتقال یافتند و بر ادبیات فارسی تأثیر بسزایی داشتند و شاعران با استناد به آن ها مضمون های متنوعی آفریدند.

نمادپردازی اسطوره ای آتش در دیوان حافظ

آتشی که مورد توجه حافظ بوده و با آن تصویرپردازی های نغزی کرده است، به تأکید خود او آتشی فرا مادی و غیر واقعی است:

• آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع

زدند^(۶/۱۸۴)

سیسمین همایش ملی پژوهش های ادبی

با استناد به این بیت نمادپردازی را آغاز می کنیم. بیتی که به گفته حافظ آتش مادی تنها خنده شمع را می ارزد و بس. او در این بیت بین آتش مادی و آتشی فرامادی فرق قائل شده است؛ «آتشی که جسم شمع را می سوزاند، آتش نیست و شمع با لرزش شعله خود بر چنین آتشی خنده استهزاء می زند. آتش، آن است که به جان پروانه زدند تا خود را به شعله شمع بزند و بسوزاند...» (هروی، ۱۳۶۹: ۷۷۲) «وجه شبه بین خنده انسان و شعله شمع که غالباً لرزان است، باریک و بغرنج است ولی بکلی ناپیدا هم نیست. وقتی انسان می خندد، گویی چهره اش روشن می شود. ضمناً درخشش دندانها نیز گویی به روشنی خنده می افزاید. وقتی شعله قائم شمع بر اثر حرکت هوا یا نسیم می لرزد و موج برمی دارد افقی تر می شود، شبیه به دهان خندان و دندان نمای آدمی می شود...» (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۶۵۰) بنابراین آتشی که پروانه با آن خودسوزی می کند، آتشی نمادین است. در این نوشتار نیز آتش مادی جایگاهی نخواهد داشت.

- آتش در ارتباط با اسطوره های ایرانی

در یسنای ۱۷ بند ۱۱ پنج قسم آتش مشخص شده، که به هر یک جداگانه درود فرستاده اند. نام آن ها به ترتیب عبارت است از: برزی سونگه، وهوفرپانه، اوروازیشته، وازیشته، سپنیشته^۷. در ابیاتی از شعر حافظ از آتش هایی سخن به میان آمده که بی مشابهت به این پنج آتش نیست. برخی از این ابیات به شکل واضحی با آن ها ارتباط دارد و برخی دیگر با گذشت زمان وضوح خود را از دست داده و نیازمند ایجاد ارتباط دیگر بار می باشد، که در ادامه به آن ها اشاره خواهد شد:

➤ آتش برزی سونگه (Berezisavangah) یا بلند سود (نام مطلق آتش بهرام)^۸

«مهم ترین آتشی است که در آیین مزدیسنا، از زمان های کهن، مورد تقدیس و احترام بوده است... تهیه آتش بهرام، با کوشش بسیار صورت گرفته و از شانزده نوع آتش، پدید می آمده. آتش بهرام در تمام اوقات شبانه روز، شعله ور و فروزان بوده، و نیایش آن طی تشریفات خاصی انجام می گرفته است.» (عفی، ۱۳۷۴: ۶۱۰-۶۰۹) حافظ در این بیت از چنین آتشی سخن گفته است:

• از آن به دیر مغانم عزیز می دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست (۸/۲۲)

می توان در شرح این بیت بین پیشینه های ذهنی جوامع بشری شرق و غرب پل ارتباطی زد: «کارل گوستاو یونگ در کتاب روان شناسی و دین می گوید: آتش خاموش نشدنی یکی از صفات معروف الوهیت است و این نه تنها در عهد عتیق آمده بلکه در یکی از متن های غیر رسمی هم که ضمن موعظه های اورژن (Origene) از آن نام برده شده به عنوان کنایه از مسیح ذکر شده است، به این عبارت که نجات دهنده گفت: هر کس نزد من باشد نزدیک آتش است و هر کس از من دور بماند از ملکوت دور است. از زمان هراکلیت (Heraclite) زندگی بر وجه استعاره آتش همیشه زنده خوانده شده است» (مظفری، ۱۳۸۷: ۶۶) و با این مقدمه برای مفهوم نمادین آتش و به خصوص آتش نامیرا دو احتمال قائل شده اند: «۱- ذات باقی که در باورهای اسلامی ذات خداوندی است ۲- عشق» (همان: ۶۶)

➤ آتش وهوفرپانه (Vôhu-Fryâna)

«وهوفرپانه آتشی است که در کالبد انسانی است یا به عبارت دیگر حرارت غریزی است که امتیاز نوابغ علم و ادب و سیاست از دیگران، به سبب نیرومندی آتش درونی آنانست» (معین، ۱۳۸۴: ۲۷۸-۲۷۷)

در تمام ابیات زیر آتش وهوفریانه نمادی از عشق شده که به اعتقاد حافظ بهترین هنر و برترین پیشه است:

• بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از کفن بر آید (۲/۲۳۳)

این آتش در وجود حافظ آتشی همیشه زنده است و پس از مرگ او نیز شعله کشیده و کفن او را خواهد سوزاند:

• سینه گو شعله آتشکده فارس بکش دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر (۴/۲۵۰)

آتشکده فارس همان آذر فرنیغ است «برترین آتشکده دوره ساسانیان که از آن موبدان و اشراف بوده است که در اعصار کهن در خوارزم و سپس در فارس جای داده شد. فرنیغ یا فروباگ به معنی دارنده فرایزدی است. در پارسی، آذر خوره، آذر خرداد، آذر خرداد، آذر خرد، آذر خردین آمده است» (بهار، ۱۳۸۷: ۱۱۶) از سویی دیگر «خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خورانگه که در پارسی خره یا فر می گوئیم. آن عبارت است از شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا به پیغمبر یا پادشاهی بخشیده می شود» (پورداد، ۱۳۷۷: ۵۱۲) حال اگر این احتمال را قائل شویم که حافظ از ماهیت یا وجه تسمیه آتش آتشکده فارس، آذر فرنیغ مطلع بود در این بیت با این مفهوم مواجه خواهیم بود که شاعر آتشی را که در سینه اش وجود دارد و نمادی از عشق است فر و شکوهی خدادادی و بزرگتر از فر و شکوهی می داند که از طرف اهورامزدا به جمشید داده شده و او این آتش را به توسل به فر خود از دست ضحاک رهانیده است. بنابراین عشق یا آتش درونی حافظ فرمندتر و با شکوه تر از آتش آتشکده فارس است به نوعی که آتش آذر فرنیغ ممکن است خاموش شود و بمیرد ولی آتش درون حافظ از آن قدرتمندتر است و جاودانه زنده خواهد بود.

• زین آتش نهفته که در سینه من است خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت (۳/۸۷)

آتش درون و به تعبیری آتش دل را در ابیات زیر نیز می بینیم:

• من که از آتش دل چون خم می در جوشم مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم (۱/۳۴۰)

• بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد (۵/۱۶۰)

نکته دیگر درباره آتش درون حافظ ازلی بودن آن است همان طور که جاودانی بودن آن را ملاحظه نمودیم در بیت زیر ازلی بودن آن را نیز می توانیم ببینیم:

- سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت
آتشی بود درین خانه که کاشانه
بسوخت (۱/۱۷)

گوی آتش از ازل در دل حافظ وجود داشته است؛ همراهی آتش با فعل "بود" ازلی بودن را تداعی می کند:

- نه این زمان دل حافظ در آتش هوسست که داغدار ازل همچو لاله خودروست (۹/۵۸)
➤ آتش اورا زیسته (Urvāzišta)

«که به معنی شادمانی بخشنده تر و در تفسیر پهلوی آتشی است که در نباتات و گیاهان وجود دارد» (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۰۴) در ارتباط با آتش رستنی ها این نمونه ها را نیز می توان مثال آورد:

- آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت
چهره خندان شمع آفت پروانه شد (۵/۱۷۰)
- آتش در این بیت نماد زیبایی معشوق است که همراه گرمی و سرخی و گیرایی مطرح شده است
- از بس که دست می گزم و آه می کشم
آتش زدم چو گل به تن لخت لخت
خویش (۲/۲۹۱)

گوی گل به دلیل وجود آتشی درونی است که لخت لخت و دارای گلبرگ های سرخ شده است. نماد مورد نظر در این بیت پریشانی است گلبرگ های گل نیز همانند شعله های آتش همین پریشانی را تداعی می کند.

- نه این زمان دل حافظ در آتش هوسست که داغدار ازل همچو لاله خودروست (۹/۵۸)
«آتش معنوی در نباتات و جمادات نیز ساری و جاری است» (معین، ۱۳۸۴: ۲۷۸) شاعر لاله را عاشق ازلی فرض کرده و داغ درون دل آن را داغ عشق دانسته است. همچنان که مولوی نیز این آتش را در "نی" دیده است:

- «آتش است این بانگ نای و نیست باد / هر که این آتش ندارد نیست باد
- آتش عشق است کاندر نی فتاد/ جوشش عشق است کاندر می فتاد» (مولوی، ۱۳۸۵: ۵)

➤ آتش وازیسته (Vāzišta)

«این آتش به معنی سودمندتر، پیش برنده تر، و در تفسیر پهلوی آتش برق یا آتشی که در ابرهاست توصیف شده» (عفیفی، ۱۳۷۴: ۴۰۴) جایگاه این آتش در آسمان است: «آسمان پس از ابر پایه، شش پایه یا طبقه دارد که برترین آن ها جایگاه امشاسپندان و بر فراز آن روشنی بیکران، بارگاه هرمزد است. باد و ابر و آتش وازشت، که آتش ابر است، میان این سپهر است» (بهار، ۱۳۸۷: ۵۳)

• چراغ صاعقه آن سحاب روشن باد که زد به خرمن ما آتش محبت او (۳/۴۰۵)

معمولاً چراغ را با آتش روشن می کنند. ولی در این مورد خواجه خلاف آمد عادت پیش گرفته و روشن شدن آتش محبت را با چراغ سحاب توصیف کرده است. اگر بپذیریم که آتش، کل از چراغ است و چراغ جزء از آتش، باید در اینجا به تقدس و آسمانی بودن آتش چراغ پی ببریم. نماد این بیت همانا عشق است که والاتر و قدرتمندتر از هر پدیده دیگر است.^۹

بیت زیر پیوندگاه جالبی از اسطوره های سامی و ایرانی است:

• به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله برافروخت آتش نمرود (۸/۲۱۹)

این بیت از سه جهت با اسطوره ها ارتباط دارد:

۱. « به اعتقاد زرتشتیان، آتش مظهر و تجلی اهورامزدا و پسر اوست، از این رو زرتشتیان بیشتر آیین های

دینی خود را در حضور آتش، در آتشکده ها... به جای می آوردند...» (شکوهی، ۱۳۸۴: ۶)

۲. آتش بر افروختن لاله باز هم یادآور "اوروازیشته" است.

۳. اشاره به آتش نمرود و در کنار هم بودن آن با آیین زردشتی قابل توجه است. در این باره نظر عده ای بر

این مبنا است که « نمرود شاه بابل یا آشور را با نی نوس، شاهی که هم عصر زرتشت بود و به بلخ

سپاه برد و زرتشت در این جنگ کشته شد، یکی می دانند و زرتشت و ابراهیم را نیز یک تن می

شمارند. این مورد نشانه ای از تداخل روایات سامی و آریایی است که صریحاً نمی دانیم روایات

آریایی در سامی نفوذ کرده یا بالعکس» (رضی، ۱۳۸۲: ۳۰۳) برخی دیگر بر این باورند که: «در این مقام

اختلاطی میان ابراهیم و زردشت صورت نگرفته بلکه ذهن تداعی جوی حافظ با ذکر زردشت بلافاصله

به جانب مظهر و نماد این آیین-از دیدگاه شعرا- یعنی آتش و از طریق آن به سوی نمرود متوجه شده

است» (مظفری، ۱۳۸۱: ۳۱۷) هرچند نگارنده نیز با نظر اخیر موافق است ولی به هر حال همین که در

"ذهن تداعی جوی حافظ" این مفاهیم در ارتباطی طولی قرار گرفته اند از آمیختگی اسطوره ها و

باورهای ایرانی و سامی و یا لاقلاً نزدیک شدن آن ها در حد ناپدید شدن مرزشان خبر می دهد.

وجه نمادین بیت: چون از منظرهای مختلف با اسطوره ها ارتباط یافته است لاجرم نماد پردازی این

بیت گسترده و لایه لایه است از یک سو، عملی که به آن اشاره شده، عملی نمادین است و تقدس آتش را

سبب شده است. از سویی دیگر، آتشی که برای سوزاندن و نابود کردن ابراهیم مهیا شده بود، برای او "برد

و سلام" می گردد. لایه های نماد در چنین مفهومی بسیار گسترده است؛ هم می تواند نمادی از آزمایش

الهی باشد هم آتشی نوید بخش زندگی و جاودانگی. ولی چون آنچه آتش را مقید کرده، نمرود است که در مقابل خداپرستی ابراهیم آتش افروخته، لاجرم نماد ابتلا و آزمایش^{۱۰} در این بیت برجستگی می یابد.

جابه جایی مذهبی آتش

منظور از تحوّل مذهبی اسطوره این است که: « هر گاه آیینی در جامعه از بین برود، اسطوره مربوط به آن نیز تغییر می یابد یا احتمال دارد آیینی برای ادامه بقا نیازمند اسطوره دیگری باشد. این نوع دگرگونی جابه جایی مذهبی اساطیر است.» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۴۰) از آنجا که آتش در اسطوره های ایرانی بسیار مقدس تلقی شده و به آن توجه ویژه ای کرده اند می توان این تعریف را با تکیه بر این موضوع که جزء، تابع کل است بر عنصر آتش و البته اسطوره هایی که در ارتباط با آن ساخته شده اند صادق دانست و گفت هنگامی که اساطیر و باورهای ایران پیش از اسلام، با ورود اسلام به ایران از بین رفتند، برای اینکه آتش بتواند همچنان سپندی مینوی خود را حفظ نماید متوسل آیین و اسطوره های سامی گشت و تغییر یافت. آموزه های قرآنی و نیز مکتب های مختلف تصوف نیز تأثیر بسزایی بر تحوّل آن داشته اند که در ادامه اشاره خواهد شد.

جابه جایی آتش در ارتباط با اسطوره ها و مذاهب سامی

- یارب این آتش که در جان منست
سرد کن زان سان که کردی بر خلیل (۴/۳۰۸)

آتشی که بتواند سرد شود یعنی از معنای واقعی خود فراتر رفته و به نماد تبدیل شده است؛ این آتش بیشتر در داستان ابراهیم خلیل نماد ابتلا و آزمایش گویا حافظ بر این اعتقاد است که از ابتلای معشوق سربلند بیرون آمده است و انتظار سرد شدن آتش آزمایش را دارد. آتش از آنجا که محک تشخیص طلا از غیر طلا بوده است و یا میزان غش فلزات را نشان می داده است نماد آزمایش دل انسان - که در حکم طلای وجود است - به خصوص آنانی که مدعی عاشقی هستند، شده است و از آنجا که پیامبران الهی مدام در حال ابتلا بوده اند، آتشی هم که نمرود برای ابراهیم افروخته بود به نوعی آزمایش الهی برای آن پیامبر بوده است که هنگامی که معشوق مشاهده کرد که ابراهیم از عشق او برنگشت و در آتش شد آتش را بر او برد و سلام نمود: « قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ » (انبیا/۶۹)^{۱۱}

- شب تارست و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد دیدار

کجاست؟ (۲/۱۹)

- یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
بشنوی (۲/۴۸۶)
- ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
آید (۳/۲۳۵)
- مددی گر به چراغی نکند آتش طور
کنم؟ (۶/۳۴۵)

حضرت موسی آتش را یک بار در وادی ایمن مشاهده نموده: «و اما موسی گله پدر زن خود یترون، کاهن مداین را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و بحوریب که جبل الله باشد آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته درخت بر وی ظاهر شد و چون نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعلست اما سوخته نمی شود و موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود...» (کتاب مقدس، ۱۱۸۳: ۸۵) و بار دیگر در کوه سینا: «و واقع شد در روز سیم به وقت طلوع صبح که رعدها و برق ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد... و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند* و تمام کوه سینا را دود فرا گرفت زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد...» (کتاب مقدس، ۱۱۸۳: ۱۱۴)

در مورد آتش وادی ایمن، بارزترین وجه نمادین آتش، راهنمایی آن است. آتش که روشن است در شب تار و تیره جز راهنما چه می تواند باشد؟ آتش در ادبیات جهانی نیز به عنوان نماد راهنما و نجات دهنده مطرح نظر بوده است: «خصلت روحانی آتش . . . آتشی است که روشنی می بخشد و رخشان و فروزان است و راهبر و راهنماست، و به عبارتی دیگر آتش راز آموز است، یعنی علاوه بر آنکه موجب تطهیر و تصفیه است، روشنایی اش خصلتی قدسی دارد و وسیله اشراق است.» (بایار، ۱۳۸۷: ۷۶) در مورد آتش کوه سینا وجه نمادینی که مورد نظر شاعر بوده است همانا تجلی پرورگار است بر بنده خویش، که بیشتر جنبه شکوه و هیبت این تجلی جلب توجه می کند.

- گذار بر ظلماتست خضر راهی کو مباد کآتش محرومی آب ما ببرد (۴/۱۲۹)

با یافتن پاسخ این سؤال که کدام وجه آتش با محرومیت مناسبت دارد نماد این بیت روشن می گردد. «... محرومی اشاره به حرمان اسکندر از رسیدن به آب حیات دارد» (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۵۳۲) شاید توصیف شدت و حدت محرومیت، با آتش صورت گرفته و سوزاندگی نبود کننده آن مورد نظر بوده

است. در این بیت تضاد بین دو عنصر آب و آتش قابل توجه است محرومیت با آتش آنچنان تیز و تند است که می تواند مانع رسیدن ما به آب حیات، و در نتیجه سوزش درونی ما گردد. آتش در اینجا دیگر نماد مفهوم مثبتی نیست. در مقابل زندگی قرار گرفته و محرومیت از زندگی جاودانه با آن توصیف شده است.

علاوه بر اسطوره های سامی، در جابه جایی مذهبی آتش، مفاهیم و تعبیراتی را که مستقیماً از طریق اسلام و قرآن و اندیشه های شکل گرفته در بستر مفاهیم اختصاصی آن وارد جامعه شده می توانیم ردیابی کنیم. همان گونه که در تقسیمات استاد مرتضوی می بینیم که برای تصوف و عرفان سه مکتب مشخص و ممتاز تعیین نموده اند «عرفان شاعرانه مرادف با تصوف عاشقانه در شعر فارسی یکی از آن مکاتب است که با عطار و مولوی و حافظ نضج یافته است» (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۱۰) توصیف لوازم چنین عرفانی را با آتش در ابیات زیر مشاهده خواهیم کرد و خواهیم دید که سیر نمادپردازی در این تحول تا آنجا پیش می رود که آتشی که روزگاری جنبه مثبت و سازنده آن مورد ستایش واقع می شد اکنون باید از آن پروا نمود و واهمه داشت. چرا که " آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت".

➤ ستیز آتش با زرق و سالوس

• صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی
گیرد (۴/۱۴۹)

• نمی ترسی ز آه آتشینم تو دانی خرقه پشمینه داری
ششمین هدایش ملی پژوهش های ادبی
خرقه پشمینه داری (۵/۴۴۷)

• حافظ این خرقه پشمینه بیانداز که ما از پی قافله با آتش و آه آمده ایم
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱
ایم (۷/۳۶۶)

• بسوز این خرقه تقوا تو حافظ که گر آتش شوم در وی
نگیرم (۷/۳۳۱)

• مکدر است دل آتش به خرقه خواهم زد بیا بین که کرا می کند تماشایی
(۴/۴۹۱)

• نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش
باشد (۱/۱۵۹)

- در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سرحلقه رندان جهان
باش (۳/۲۷۲)

در بیت آخر، خرقه که نماد منیت است، باید در آتش سوخته شود، «... آن چه گذرا و سپنجی ست با قربان کردن خود در مسلخ آتش مظهر و نمونه جاودانگی می شود. مرگ کامل و تمام، بی آنکه هیچ نشانی از خود به جا بگذارد، ضامن رهسپار شدن و راه یافتن ما به عالم علوی است... معنای حکمتی که آتش به ما می آموزد روشن است: پس از آن که به ترفند و مهارت از راه عشق و یا به تندی و خشونت، همه چیز به دست آوردی، می باید همه را وانهی و خود را نیست کنی.» (باشلار، ۱۳۶۴: ۸۸) آتش در ارتباط با خرقه-که خود نماد منیت و تزویر است- نماد غیرت^{۱۳} الهی و عقوبت است. ولیکن در زیرساخت قضایا می توان تطهیرکنندگی آتش را نیز بدان افزود؛ گویی خرقه آلوده به گناه ریاکاری و نفاق که نابخشودنی ترین گناهان است تنها می تواند با آتش تطهیر شود، آتش ناسرگی های ماده را از بین می برد، به بیان دیگر هر چه در بوته آتش گذاخته و اثر آتش به آن رسیده باشد، یکدست تر و پاک تر می گردد گویا با تطهیر آتش، توبه مرتکبان گناه خرقه پوشی پذیرفته می گردد و بخشوده می شوند تا بتوانند پس از سوختن و گذاختن به دیدار یار نائل آیند هر چند گاهی این گناهکاری به حدی است که حافظ از بخشودگی آنان ناامید گشته و می فرماید:

- نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود آنچه با خرقه زاهد می انگوری کرد (۴/۱۴۲)

در این گروه نمادین، اگر تکرار و بسامد را محور فرضیه سازی قرار دهیم می توانیم آفرینش این وجه از نماد را به نوعی از نمادهای شخصی حافظ به شمار آوریم. چرا که «ممکن است تصویری در یک اثر مثلاً استعاره [یا هر صور خیال دیگری] آن قدر مکرر شود که آن واژه از حد استعاره خارج شده به نماد تبدیل شود؛ لذا این نمادها را نمادهای شخصی نام گذاشته اند... هر تصویری نخستین بار می تواند اسنادی استعاری داشته باشد، اما اگر تکرار شود استعاره به نماد تبدیل می شود.» (قبادی، ۱۳۸۶: ۵۱)

➤ انتقال مفهوم سرسپردگی صرف به معشوق ازلی

- عاشقان را گر در آتش می پسندد لطف دوست
تنگ چشمم گر نظر در چشمه کوثر
کنم (۱۱/۳۴۶)

• در آتش از خیال رخس دست می دهد ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی (۸/۴۳۷)

• تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم جان نهادیم بر آتش ز پی خوش نفسی (۸/۴۵۵)

مضمون این ابیات کمابیش ناظر است بر این آیات: و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن و الانس (بسیاری از جن و انس را برای دوزخ پدید آوردیم-اعراف ۱۷۹) و إن منكم ألاً واردها كان علی ربك حتماً مقضياً (هیچ کس از شما نیست که برهه ای به دوزخ وارد نشود یا از آن نگذرد، و این قضای حتمی پروردگار تست-مریم ۷۱) آتش در این ابیات و بر مبنای این آیاتنماد عذابی خوشایند برای عاشق شده است چرا که از سوی معشوق است و رضای معشوق برای عاشق از هر موهبتی حتی وصل نیز ارجح است.

جابه جایی آتش در ارتباط با اسطوره آفرینش و اسطوره های مرتبط با آن

قبل از ورود به این بخش توضیح مختصری درباره اسطوره آفرینش مورد قبول حافظ، لازم است. بدون شک حافظ در این باب پیرو مکتب عشق و عاشقی است. می دانیم که درباره علت وجودی انسان در عالم، دو مکتب تأویلی بر پایه قرآن و آموزه های اسلامی به وجود آمده است یک مکتب پیرو عقل و منطق و فلسفه است و بنیان گذار آن "محمی الدین آندلسی" است و آن دیگری بر پایه ذوق و عشق است و در شرق جهان اسلام و در خراسان رشد کرده و از پیشگامان آن می توان "رابعه عدوییه" را نام برد «در مکتب تأویلی عقلانی آفرینش بر مبنای گناهکاری آدم است و هبوط، تاوان گرانی است که او با تسلیم شدن به وسوسه نفس یا شیطان می دهد اما در تأویل تصوف شاعرانه این ماجرا به داستان سفر روح و مأموریت هستی شناسیک آدم در رابطه پنهان با خدا و نظر ویژه خدا به وی تبدیل شده است... در عرفان شاعرانه تکیه اصلی بر فرق ذاتی انسان و فرشته است فرقی که جایگاه وجودی شان را در مراتب هستی معین می کند. فرق آدم و فرشته در تأویل شاعرانه فرق حسی است. بدین معنا که فرشتگان از آن جهت که موجودات روحانی یا عقلانی اند ... استعداد عاشقی ندارند و در نتیجه در پاسخ گویی به اشتیاق جمال ازلی به نمایش خویش ناتوانند زیرا معشوق ازلی نیازمند عاشق است»^۴ (آشوری، ۱۳۸۴: ۱۶۴)

در ابیات زیر پیروی حافظ از مکتب تأویلی عاشقانه را در باب آفرینش به وضوح در می یابیم:

• در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (۱/۱۵۲)

• جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد (۲/۱۵۲)

آتش به همراه عشق به سرای دنیا آمده است و ماندگار و جاویدان خواهد بود چرا که عشق جاویدان است در این دو بیت حسن^{۱۵} و تجلی^{۱۶} و غیرت، سه اصطلاح بارز تصوف را که از ملازمات عشق است ملاحظه می کنیم و این دلیل مدعای تحول مذهبی جایگاه اسطوره ای آتش است که با این که قالب تقدس آن عوض شده است ولی همچنان صبغه مینوی خود را با توسل به آموزه ها و آیین های تصوف عاشقانه که ریشه در دین و آیین اسلام دارد حفظ کرده است. علاوه بر نماد جاودانگی، در این ابیات آتش نماد بسط و گسترده‌گی عشق نیز هست؛ همان طور که در اسطوره ها و نیز عرفان بر این باورند که آتش در ذات عالم وجود ساری و جاری است.

آتش در اسطوره آفرینش ایرانی نیز از اولین پدیده های آفریده شده، بوده است: «آنجا که هرمزد خواست آفریدگان را از قوه به فعل درآورد و به بهری از آفرینش مینوی خود صورت مادی و گیتی بخشد از گوهر نخستین آفرینش هرمزدی که روشنی بی کران است، به ترتیب آتش و باد و آب و زمین یکی را از دیگری پدید آورد و از زمین وجود مادی را» (بهار، ۱۳۸۷: ۴۳) و در آفرینش آفریدگان برای نبرد با اهریمن، «هفتمین آفریده گیتی، آتش، در همه آفرینش سیلان دارد، چونان صاحب خانه که در خانه است. فروغ او را مایه از روشنی بیکران است.» (همان: ۶۹)

• از دل تنگ گنهکار برآرم آهی
کآتش اندر گنه آدم و حوا فکنم (۲/۳۴۸)

در مطلع این غزل خواجه می فرماید: دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم / و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم؛ می دانیم که "این و آن" واژه پس از خود را معرفه به عهد ذهنی می کنند و خواجه در این بیت آورده اند "این کار"؛ به نظر می رسد که مراد کار عشق و عشق‌بازی باشد. علاوه بر معانی متداولی که بر این بیت نوشته اند می توان آن را در راستای اعتقاد حافظ به نوع اسطوره آفرینش نیز تفسیر کرد؛ به این ترتیب که حافظ آفرینش و هستی را طفیل عشق می داند و گناهکاری ازلی آدم و حوا را نمی پذیرد و می خواهد با آتش انداختن به گناه ازلی که آدم و حوا را مشهور به آن کرده اند و آفرینش را دلیل آن دانسته اند، چنین باوری را از بین ببرد. چرا که به عقیده حافظ گناه در اصل اختیار آدمی نبوده است و او تنها به دلیل رعایت ادب گفته است که "گناه من است". آتش در اینجا هم می تواند نماد تطهیر کنندگی و هم نماد سوزاندگی آنچه به واقع سوختنی نیست، باشد.

• آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت
کآتش ز عکس عارض ساقی در آن

گرفت (۶/۸۷)

در این بیت باز شاهد عشقی ازلی و اشاره به آفرینشی همراه عشق هستیم «آن روز اشتیاق شراب مرا خانه خراب کرد و آتش به خرمن هستی ام زد که عکس آتشگون چهره ساقی (کنایه از ذات باری و تجلی او) در آن منعکس گردید» (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۴۲۳) آتش در این بیت نماد جمال^{۱۷} و زیبایی معشوق ازلی است، چرا که شوق ساغر می در "آن روز" که برابر ازل است، در وجود حافظ ریشه دوانده لاجرم عارض معشوقی ازلی می باید در آن ساغر افتاده باشد.

اگر بخواهیم در غزل های حافظ، نمادهای ایجاد شده با آتش را در ارتباط با اسطوره های مختلف با دیدی کلی بنگریم آنچه مشاهده خواهیم کرد جز این نخواهد بود که آتش در اسطوره های ایرانی نمادی از زیبایی و سودمندی است و از این لحاظ شایسته تقدیس است. در اسطوره های سامی، نمادی از راهنمایی از طریق پروردگار و هیبت و شکوه تجلی اوست که جایگاه مقدس خود را حفظ کرده است. در اسلام که پایان بخش دین های ابراهیمی است و در نتیجه به لحاظ عمق و غنا بسیار پرورده تر از ادیان پیشین شده و یکی از جنبه های نمادین آتش در یستر آن غیرت، حمیت، جمال و جلال الهی است که ستمکاران را سوزانده و تطهیر خواهد کرد و از این دیدگاه نماد تطهیرکنندگی نیز تواند بود.

جابه جایی ادبی آتش^{۱۸}

منظور از جابه جایی ادبی اسطوره «هماهنگ ساختن رویدادهای اسطوره ای و توجیه آن ها از روی منطق و انطباق آن ها با تجربه و دنیای خارج است.» (آیدینلو، ۱۳۸۸: ۴۰) از این تعریف در مورد عنصر اسطوره ای آتش، می توان چنین استفاده کرد: هنگامی که از پدیده های اسطوره ای سخن به میان می آید دیگر انتظار نداریم که این پدیده به تنهایی با داستان های اسطوره ای مطابقت نماید بلکه انتظار آن می رود که با پدیده های جزئی دنیای بیرون مطابقت نماید. بنابراین در این بخش از نمادپردازی اسطوره ای آتش ملاحظه می کنیم که آتش دچار جابه جایی ادبی گشته و شاعر آن را با پدیده های مادی چون اشک، می و تجربه هایی از نوع عشق و زیبایی های معشوق، زبان و تأثیر سخن و ... تطبیق داده است.

➤ آب های آتشگون؛ می

- خرقة زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت (۵/۱۷)

به قراین ذهنی آنچه در مقابل عقل قرار می گیرد عشق است و در این بیت آتش میخانه نماد است از عشق که عقل را سوزانده و از بین برده است.

- از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی چون قطره های شبنم بر برگ گل چکیده (۲/۴۲۵)

در این بیت آنچه مدّ نظر بوده، حرارتی است که در می وجود دارد و باده گسار را محروم می کند این حرارت بر چهره معشوق تأثیر می گذارد، از یک سو موجب سرخی روی او شده و از دیگر سو موجب نشستن قطرات خوی بر چهره اش می شود و زیبایی او را چشمگیر تر می نماید.

• ساقیا یک جرعه ای زان آب آتشگون که من در میان پختگان عشق او خامم هنوز(۳/۲۶۵)

یکی از واضح ترین تناقض ها در پدیده شناسی، کشف الکل است. شراب همواره آب آتشگون خوانده شده و به نوعی اجتماع دو نقیض تنها در این مورد ممکن شده؛ آتشی که در شراب وجود دارد از معتقدات انسان ها در فرهنگ های مختلف است «... پس آتشی از "زیتونه مبارکه" بتابد که این آتش در شراب کافوری تعبیه کرده باشند ... پس در این مقام نار نور شود و نور علی نور قلب سالک را طهارت و سپیدی دهد» (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۰: ۲۶۰) «عرق (یا الکل)، آب آتش خو است. آبی است که زبان را می سوزد و در حفره معده تمام وجود را گرم می کند و با کمترین جرعه آتش می گیرد» (باشلار، ۱۳۶۴: ۱۹۹-۲۰۰) حافظ می خواهد با تمسک به شراب خامی عشق را از خود دور کند و پخته شود. در راستای این مفهوم باشلار بر این عقیده است که «الکل به متهی درجه اشتعال پذیر است و ... و آدمهای میگسار، آغشته و درآکنده به مواد سوختنی می شوند» (همان: ۲۱۷) پخته شدن در این راه در نهایت برابر با سوختن است. آب آتشگون در این بیت حرارتی است که طالب عشق را آنچنان محروم می کند که او را از خامی به در آورده و پخته گرداند. همان طور که در توضیحات عین القضاة آمده بود آتش درون می، می تواند نمادی از طهارت و سپیدی باشد.

سومین نمایش ملی پژوهش های ادبی
➤ زیبایی های معشوق و آتش

- توصیف لب لعل با آتش

• آب و آتش به هم آمیخته ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعبده باز آمده

ای(۴/۴۲۲)

افزون بر اینکه تلالو آب بر روی آتش سرخ می تواند نمادی از زیبایی بی نظیری باشد، آتش در ترکیب با آب نماد بی قراری نیز هست. ولی در این بیت، نکته درخور توجه این است که در ژرف ساخت تصویر، آتش نمادی از سکرآوری و مستی است. پیشتر دیدیم که تلفیق آب و آتش تنها در یک جا ممکن شده است و آن هم شراب است گویی شاعر لب معشوق را به مثابه شراب با خاصیت های یاد شده آن متصور شده است.

- چهره زیبا

- حاجت مطرب و می نیست تو برقع بگشا تا به رقص آوردم آتش چو سپند (۲/۱۸۱)
- جان عشاق سپند رخ خود می دانست و آتش چهره بدین کار برافروخته بود (۳/۲۱۱)

- بر آتش رخ زیبای او به جای سپند به غیر خال سیاهش که دید به دانه (۶/۴۲۷)
 - بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند (۶/۱۸۰)
 - هر آن که روی چو ماهت به چشم بد بیند بر آتش تو به جز جان او سپند مباد (۶/۱۰۶)
- جان عشاق، خال سیاه، جان شخص حافظ، جان حسودان و بدچشمان، سپند رخ معشوق هستند. چهره معشوق آتشی است که می تواند دانه های سپند یاد شده را بسوزاند.
- در این گروه از ابیات وجهی که بر سایر وجوه نماد برتری دارد وجه سوزاندگی و زیبایی است. چابکی و بهجت آتش نیز با سوزاندن تند و سریع و پرش وار دانه های سپند نیز فریاد می آید. این همانی آتش با معشوق حافظ نیز قابل توجه است.

➤ آتش و عشق و ملازمات عشق

- در این دسته از ابیات با وجه دیگری از تطور نمادپردازی برخورد می کنیم، نمادپردازی آتش رفته رفته با رشد عواطف انسانی رافع گشته و از پرستش و انجام آیین به دور آتش در توصیف عشق به کار رفته و نماد عشق شده است.

سشمنین همایش ملی پژوهش های ادبی
- توصیف جوهر مهر یا عشق با آتش

- رشته صبرم به مقراض غمت بیریده شد همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع (۳/۲۹۴)
- آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت شمع (۱۱/۲۹۴)
- تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت بسوخت (۲/۱۷)
- گر چه تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت همچو تیم نمی رود آتش مهر از استخوان (۴/۳۸۲)

- توصیف شوق عشق با آتش

- گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید
در آتش شوق از غم دل غرق
گلابست (۶/۲۹)

همانند ابیات پیشین، اضافه نمودن به مظهر نماد را در این بیت می بینیم؛ در اینجا آتش نماد شوق است. شوقی که سوزاننده، نابود کننده و سرکش باشد.

- آتش سودا ترکیب دیگری از این مفهوم است که در ابیات زیر آمده:

- من که در آتش سودای تو آهی نزنم کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست (۷/۷۰)
 - ز تاب آتش سودای عشقش بسان دیگ دایم می زنم جوش (۳/۲۸۲)
- آتش سودا آتشی است که از خیال و آرزوی معشوق نشأت گرفته و از ملازمات عشق است.
- انتقال مفهوم ستایش حال عاشقی
 - هر آن کس را که در خاطر ز عشق دلبری باریست
سپندی گو بر آتش نه که دارد کار و باری
خوش (۳/۲۸۸)

کل عمل انجام شده در این بیت نمادین است. نماد این است که فرد سعادتمند است و نمی خواهد این سعادت آسیب ببیند و آرزو دارد این خوشبختی دوام بیابد و همیشگی باشد. گویی برای افزودن بار عشق دلبر، سپند بر آتش می نهند تا این بار افزون تر گردد..

- توصیف مفهوم بی قراری و نا آرامی عشق با آتش

- در نهان خانه عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخس نعل بر آتش دارم (۱/۳۲۶)
- در گذشته نعل اسب را موجب خوشبختی و سعادت می دانستند و حتی امروزه گروهی از مردم همراه داشتن آن را در زندگی خود مؤثر می دانند. از طرف دیگر "نعل بر آتش داشتن" کنایه از بی قراری و بی تابی است. می توان بین این دو امر ارتباطی ظریف ایجاد کرد و منشأ این کنایه را در وجود خرافه خوشبختی آور بودن نعل دانست به این طریق که هر انسان که آسوده و بی توجه به عشق باشد و از طرفی کسی عاشق او باشد، نعلی را که نماد آسایش و خوشبختی اوست در آتشی که نماد بی قراری است می گذارد تا شخص مورد نظر را دچار بی قراری بنماید. پس از ایجاد این ارتباط می توانیم نتیجه بگیریم که در این بیت بی قراری آتش نماد مورد نظر است. [آتش همواره بی قرار آزاد شدن از دل سنگ و چوب و شعله کشیدن به سوی سپهر است.] در این بیت صنم حافظ آتش بی قرار و چابک را به واسطه رخ خود افروخته

است و سر حلقه زلفش را که مجاور بودن با آن مایه آسایش و سعادت و خوشبختی حافظ است و البته خمیده و نعل شکل است بر آن آتش قرار داده است تا در واقع خوشبختی و آسایش این دنیایی او را از او واستاند و او را بی قرار نماید.

• در میان آب و آتش هم چنان سرگرم تست این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع (۵/۲۹۴)

همچنان که بیشتر اشاره شد آتش در این ترکیب نمادی از بی قراری و آشفتگی است. تصویری که در این بیت جلوه گری می نماید راست قامتی شعله شمع است که حافظ ایستادگی خود را به آن تشبیه کرده است همانا «غریزه فرافز جویی» حافظ است که او را وا داشته است تا خود را به شمع تشبیه کند. چرا که « با زیست در سمت الرأس چیز عمود و قائم . . . به درک استعلا و وجود نائل آمده است» و این ناشی از «بن مایه عمودیت و بالاطلی» اوست که رسیدن به آن را تنها در عشق ممکن می داند. (باشلار، ۱۳۷۷: ۶۱)

• آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست چون عود گو بر آتش سودا بسوز
وساز (۳/۲۶۰)

ایرانیان باستان، برای خوشنودی فرشته آتش، پیوسته در آتشکده ها و آتشدان های خانه چوب های خوشبو به کار می بردند (عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۰۵) و باقی ماندن این رسم به صورت سوزاندن عود به یقین می تواند سهمی از واقعیت داشته باشد. بر آتش سوختن عود نشان دهنده نوعی محک و آزمون و ابتلا است، ابتلائی که مبتلا باید در آن بسوزد و دم بر نیورد و از سوختن خود آنچنان راضی باشد که عطر رضایتمندی آن، مشام اطرافیان را معطر کند «آتش بر عود مبارک است که بوی نهفته آن را آشکارا می کند و اگر آتش نبودی فرق نبودی میان عود و چوب های دیگر. عزت عود به واسطه آتش پدید آمد. . . و عود به شکرانه وجود در میان نهاد. گفت من تمام بسوزم تا آتش بر اهل حوالی من هم مبارک باشد» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۳۳۹)

- انتقال مفهوم غم هجران با آتش

• آن کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع جز فنای خودم از دست تو تدبیر نبود (۷/۲۰۹)

• رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب قرین آتش هجران و هم قران فراق (۸/۲۹۷)

• ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرقچینم (۴/۳۵۴)

دوری و هجران نیز که از ملازمات عشق است، با آتش نمادپردازی شده است و سوزاندگی درونی آن التیام پذیر نیست مگر با مرهم لقا و وصل معشوق و اگر درمان نگردد حاصلش جز غم نیست:

• فکر عشق آتش غم بر دل حافظ زد و سوخت یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد (۷/۱۴۱)

پس در این ابیات آتش نماد درد و رنج و سوز درونی فراق است.

- توصیف نفوذ سخن با آتش

• غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
نه آب سرد زند در سخن به آتش تیز^{۱۹} (۴/۲۶۰)
تحرك، شور و شوق آتش، نماد مطرح شده در این بیت است.

• میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد (۹/۱۴۹)
• بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان ساخت ز سوزی که در سخن باشد (۵/۱۶۰)

نفوذ و گیرایی و شعله وری و تأثیرگذاری احتمالی سخن با آتش نمادینه شده است. در این ابیات باید به ارجمندی نهادینه سخن و سخن پردازی در نزد حافظ اشاره کرد چرا که آنها را نیز با نمادی چنین مقدس و والا توصیف می کند.

➤ این همانی آتش و عشق و حافظ

• تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار در نگرفت ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم (۷/۳۷۰)

در این بیت و در واقع شاه بیت نمادها، آتش نماد عشق است و حافظ عین آتش گشته است و مرزی بین آنها باقی نمانده است پس لاجرم در این بیت، همسانی حافظ با آتش، همسانی او را با عشق تداعی می کند حافظ که عاشق است در کار عاشقی بدان جا می رسد که پافراتر گذاشته و بدل به خود عشق می گردد و این در صورتی است که از وجود او چیزی باقی نمانده باشد جز عشق.

در پایان این بخش اشاره به این نکته نباید فراموش گردد که در نمادپردازی های ادبی آتش توجه به شکل ظاهری آن تأثیر بسزایی داشته است. مثلاً رنگهای سه گانه آتش که در زیر سفید است و در بخش میانی زرد و در اوج شعله سرخ، می توانند به ترتیب با نمادهای مربوط به پاکی و طهارت، دوری از

معشوق و رنج آن، زیبایی معشوق و حلاوت عشق مطابقت داده شوند و همین طور شکل شعله های آتش با پریشانی عشق و بی قراری و ...

نتیجه گیری

با بررسی مباحث مطرح شده، ضمن نائل آمدن به نمادین بودن عنصر آتش در شعر حافظ، این نکته را درمی یابیم که نماد مذکور پس از سپری کردن زمانی طولانی از عمر خود و با اینکه افزود و کاست هایی در بار معنایی آن به وجود آمده، همچنان صبغه مینوی و اسطوره ای خود را در آتشکده سروده های فارسی حفظ نموده است. این مطلب که آتش جایگاهی اسطوره ای در شعر فارسی به طور اعم و در شعر حافظ به طور اخص، دارد اگر تنها به دلیل توجه خاص و خودآگاهانه حافظ یا هر شاعر دیگری به پیشینه های اسطوره ای این پدیده نباشد، شاید بتوان گفت به دلیل تعلق اسطوره ها به ناخودآگاه جمعی هر قوم و عدم شخصی بودن آنهاست، ایرانیان و بطور کلی گونه بشر از این ناخودآگاه جمعی در مورد آتش بهره برده اند.

علاوه بر موارد فوق آنچه در مورد آتش باید مورد اشاره قرار گیرد، سیر نماد پردازی آن است، آتش ابعادمند که نماد حالات گوناگون و متضادی است در ارتباط با اسطوره های نخستین، از آنجا که پدیده ای مفید برای بشر است، بیشتر نماد پاکی و روشنی و گرمی می باشد و قابل ستایش است ولی آرام آرام با رشد عواطف منفی در انسان ها و ارزش شدن ضد ارزش ها در جوامع بشری، بُعد سوزانندگی و قهر و غیرتش را نیز نمایان کرده است و در فرهنگ و ادبیات فارسی، در کنار وجه مثبتش رفته رفته چهره ای منفی نیز به خود گرفته و پروای از خود را ایجاب نموده است و این موضوع نیز دلیلی بر نمادین بودن آتش در نوشته های مختلف است-البته محور این استدلال بسامد منفی یا مثبت بودن آن در دوره های مختلف است-

در ضمن، حالات متعدد عشق که برای عاشق پیش می آید مشترکات بسیار نزدیکی با آتش نمادین دارد. اگر در طول نمادپردازی متوجه این نکته شدیم که اکثر نمادهای بدست آمده با عشق و حالات عاشقی مطابق اند به این دلیل است که عشق نیز مانند آتش دارای مفاهیمی چندجانبه و نامحدود است، هر دوی آن ها در عین حال هم می سوزانند و از بین می برند و هم تطهیر می کنند و جاودانگی می بخشند و اگر بخواهیم چکیده مشترکات عشق و آتش نمادین را بیان کنیم، باید بگوییم مرگ و زندگی را با هم در یک

جا جمع کرده اند، جامع اضداد گشته اند و محال را ممکن گردانیده اند. از دریچه ای دیگر می توان گفت عشق نیز مانند آتش نماد است، نماد حالات چند لایه روحی بشر، حالاتی که انسان در افت و خیزهای مسیر یکی شدن با آتش عشق با آن ها مواجه خواهد شد. به نظر می رسد حافظ این مسیر را که در آن هر قطره ای به مثابه صد بحر آتشین است، پشت سر گذاشته و با آتش و عشق متحد گشته است.

«بی نوشت ها»

۱. در این نوشتار از میان سه واژه تقریباً مترادف رمز، سمبل (Symbol) و نماد، لفظ نماد برگزیده شده است. ولی در نقل قول ها به ناچار و به ضرورت عین نقل قول ذکر شده است که گاه در آن ها از الفاظی چون رمز و سمبل بهره برده شده است.
۲. منظور کتاب شناسی مهرداد نیک نام است. علاوه بر این کتاب نگارنده، کتاب حافظ و حافظ شناسان (دکتر ابوالقاسم رادفر) و راهنمای موضوعی حافظ شناسی (دکتر کاووس حسن لی) را نیز از نظر گذرانده است
۳. مجموعه مقالات فارسی، ایرج افشار جلد ۴ صص ۴۲۵-۴۱۸
۴. سایت هایی از قبیل بانک اطلاعات نشریات کشور، پایگاه مجلات تخصصی، سایت جهاد دانشگاهی، سایت گوگل
۵. فروم سه سمبل را معرفی می نماید و آن ها را از یکدیگر متمایز می داند: «سمبل های متعارف، سمبل های تصادفی، و سمبل های همگانی یا جهانی» او وجه تمایز آن ها را در رابطه اختصاصی بین سمبل و چیزی که مظهر آن شده است می داند. (جهت تفصیل بحث ر. ک. اریک فروم، زبان از یاد رفته، صص ۲۲-۱۵)
۶. شواهد شعری از تصحیح قزوینی - غنی به صورت مقایسه ای با تصحیح ناتل خانلری ذکر شده اند؛ موارد اختلاف ذیلاً نقل خواهند شد و جهت یافتن این شواهد از فرهنگ واژه نمای حافظ، دکتر مهین صدیقیان بهره گیری شده است. ضمناً شماره های پس از هر بیت به ترتیب شماره غزل و شماره بیت در تصحیح قزوینی - غنی است. لازم به ذکر است که جهت حفظ اختصار چارچوب ساختاری مقاله از ذکر تمامی شواهد مربوط به هر بخش صرف نظر شده است.

۷. آتش اسپنیشته «... نام این آتش به معنی "سپندتر" است. این آتش که در پهلوی^{۱۸} آتش افزونی خوانده شده است، آتشی است که در گروثمان (هم معنی عرش، فلک اعظم، چرخ فلک، فلک الافلاک و... (یاحقی، ۱۳۸۸: ۵۷۸)) آفریده می شود و در برابر اورمزد همواره فروزان است و نمود و پیدایی آن در آتش زمینی است؛ افزایش این آتش در آن است که هر گونه ای را در سرشت می افزاید " آتش افزونی را خود اندر گرودمان بیافزید. او را پیدایی بر آتش است که بر زمین سوزان است. او را افزونی اینکه هر نوع را به چهر خویش افزایش" (کزازی، ۱۳۸۸: ۱۴۰) شاید بتوان تصور کرد که در دانه های سپند از خاصیت آتش اسپنیشته وجود دارد که افزون نمودن حالت خوشبختی یا از دست ندادن زیبایی، سلامت و یا هر چیز دیگری را می تواند ضامن شود. در دیوان حافظ از سوزاندن دانه های سپند سخن رفته است ولی شاهدی که دال بر آتش اسپنیشته باشد، نیست.
۸. دلیل استفاده از منابع مختلف در تعریف پنج نوع آتش یاد شده ارائه توضیحات بایسته بر حسب نیاز مقاله از منابع مختلف است و محور انتخاب توضیح روشن و کافی می باشد.
۹. در روایت پهلوی نیز از این آتش سخن به میان آمده است: «زردشت پرسید... این برق چیست که از ابر آید؟ هرمزد گفت که این روشنی از گرودمان برای یاری است. پس می آید که دیو اسپنجروش را بکشد...» (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۴۶)
۱۰. آزمایش با آتش در اسطوره های ایرانی نیز مسبق به سابقه و نام اختصاصی آن «ور» است « وَر یا آزمون ایزدی آتش از نشانه های تقدس آتش است. به روایت گزیده های زاداسپرم امشاسپندان سه آیین بساخت (=آزمایش دینی) را در دین نشان دادند که نخستین چاره آتشان یا گذر از دو گوه آتش که متهم اگر از میان آن به سلامت می گذشت، بی گناه دانسته می شد.» (شکوهی، ۱۳۸۴: ۷) در داستان سیاوش نیز حکیم فردوسی از همین آزمون سخن رانده است:
- «ز هر در سخن چون بدین گون گذشت / بر آتش یکی را بیاید گذشت...»
 - مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند...
 - چو او را بدیدند برخاست غو / که آمد ز آتش برون شاه نو...» (فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)
۱۱. لازم به ذکر است که اگر صرفاً واژه آتش را در نظر بگیریم که با جان مقید شده می توان این بیت را نیز هم ردیف آتش وهوفریانه ذکر کرد و نماد عشق دانست و اگر آن را در ارتباط با آتش ابراهیم در نظر بگیریم نماد ابتلا خواهد بود.

۱۲. قیس: «پاره آتش، شعله* هست با نیران خشم تو جهنم بی قیس» (انوری، ۱۳۸۱: ۵۴۷۹) این بیت از تصحیح دکتر خانلری ذکر شده است؛ و در تصحیح قزوینی - غنی ذکر نشده است.
۱۳. غیرت، کراهت مشارکت غیر است در آن چه برای نفس در آن حظّ است. (سجادی، ۱۳۶۲: ۳۵۳)
۱۴. اما در تأویل عالمانه برتری آدم بر ملائیک عقلی است زیرا وی «جامع جمیع اسماء الهی» است. جهت تفصیل موضوع ر.ک. عرفان و رندی در شعر حافظ (داریوش آشوری) صص ۱-۱۶۵
۱۵. حسن، به معنی نیکویی و خوبی باشد و در اصطلاح عبارت از چیزی است که موافق امر بود و کمال ذات احدیت را گویند (سجادی، ۱۳۶۲: ۱۷۲)
۱۶. تجلی، نور مکاشفه ای است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می گردد و دل را می سوزد و مدهوش می گرداند. (همان: ۱۱۸)
۱۷. جمال، ظاهر کردن کمال معشوق است از جهت استغنا از عاشق و نیز به معنای اوصاف لطف و رحمت خداوند است. (همان: ۱۵۴)
۱۸. یادآوری این نکته لازم به نظر می رسد که می توان اغلب ابیاتی را که درباره عشق و ملازمات آن است با تأویل های عرفانی جزء جابه جایی مذهبی اسطوره دانست ولی آنچه به عنوان محور این تقسیم بندی لحاظ شده ورود و رشد این مفاهیم در حیطه ادبیات است. عشقی شاعرانه و به قولی عشقی ادبی یا زمینی

۱۹. ذکر شده از تصحیح خانلری؛ در تصحیح قزوینی - غنی بیت وجود ندارد.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

قرآن

کتاب مقدس. (۱۱۸۳). انجمن کتاب مقدس ایران.

آشوری، داریوش. (۱۳۸۴). عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران: مرکز، چاپ پنجم.

آیدینلو، سجّاد. (۱۳۸۸). «ارتباط اسطوره و حماسه»، سجّاد آیدینلو، از اسطوره تا حماسه، تهران: سخن، از ص ۲۳ تا ص ۶۱.

افشار، ایرج. (۱۳۶۹). فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.

انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، چاپ اول.

باشلار، گاستون. (۱۳۷۷). شعله شمع، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس، چاپ اول.

----- (۱۳۶۴). روان کاوی آتش، -----

بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه، چاپ هفتم.

بیار، ژان پیر. (۱۳۸۷). رمز پردازی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز، چاپ دوم.

پورداد، ابراهیم. (۱۳۴۰). یسنا، تهران: چاپ افست رشديه، چاپ دوم.

----- (۱۳۷۷). یشت ها، تهران: اساطیر، چاپ اول.

پورنامداریان، تقی. (۱۳۶۸). رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

حافظ، محمد. (۱۳۶۹). دیوان، به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: زوآر، چاپ ششم.

----- (۱۳۶۲). دیوان، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.

حسن لی، کاووس. (۱۳۸۸). راهنمای موضوعی حافظ شناسی، شیراز: نوید شیراز، چاپ اول.

خانلری [کیا]، زهرا. (۱۳۶۶). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: توس، چاپ سوم.

خرمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۸۷). حافظ نامه، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هجدهم.

رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). حافظ شناسان و حافظ پژوهی، تهران: گستره، چاپ اول.

رضی، هاشم. (۱۳۷۱). آیین مهر، تهران: بهجت، چاپ اول.

----- (۱۳۸۲). آیین مغان، تهران : سخن چاپ اول.

ریاحی، محمد امین. (۱۳۶۸). گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران: علمی، چاپ اول.

سجادی، سید جعفر. (۱۳۶۲). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ سوم.

سعادت، اسماعیل. (۱۳۸۴). دانشنامه زبان و ادب فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول.

شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: معین و نشر نو، چاپ دوم.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۶). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، چاپ یازدهم.

صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۶۶). فرهنگ واژه نمای حافظ، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.

عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی، تهران: توس، چاپ اول.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه، تصحیح حمیدیان بر اساس چاپ مسکو، تهران: قطره، چاپ شانزدهم.

فروم، اریک. (۱۳۶۶). زبان از یاد رفته، ترجمه ابراهیم امانت، تهران: مروارید، چاپ چهارم.

قبادی، حسینعلی. (۱۳۸۶). آیین آینه، تهران : دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول.

کزازی، میر جلال الدین. (۱۳۸۸). مازهای راز، تهران: مرکز، چاپ سوم.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۸). مکتب حافظ، تهران : توس چاپ پنجم از ویرایش دوم.

مظفری، علیرضا. (۱۳۸۱). خیل خیال، اورمیّه: جهاد دانشگاهی، چاپ اول.

----- (۱۳۸۷). وصل خورشید، تبریز: آیدین، چاپ اول.

معین، محمد. (۱۳۸۴). مزدیسنا و ادب پارسی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

ملک زاده، فاطمه. (۱۳۸۶). این آتش نهفته، تأثیر مهر پرستی بر حافظ شیرازی، کرمان: هزار، چاپ اول.

- مولوی، جلال الدین (۱۳۸۵). مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۷). روایت پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- نیکنام، بهنام (۱۳۶۷). کتاب شناسی حافظ، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- هروی، حسینعلی (۱۳۸۱). شرح غزل های حافظ، تهران: فرهنگ نشر نو، چاپ ششم.
- عین القضاة همدانی (۱۳۷۰). تمهیدات، به تصحیح عقیف عسیران، تهران: منوچهری، چاپ سوم.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر و داستان واره ها، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ دوم.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷). انسان و سمبلهايش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جام، چاپ اول.

بانک اطلاعات نشریات کشور www.magiran.com

پایگاه مجلات تخصصی www.noormags.com

سایت جهاد دانشگاهی www.sid.ir

سایت www.google.com

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱